

جامعه ایران

گردآوری: شارمین مهرآذر

Sh.mehrazar@gmail.com

جامعه ی ایرانی در طول تاریخ پرفرازونشیب خود نه تنها دگراندیشی را در دامن خود پرورش نداده است بلکه دگراندیشان را کرارا مورد تعقیب و آزار قرار داده است. علت این امر را از یکطرف باید در استبداد ساختاری و ریشه دار جامعه دانست و از طرف دیگر در ناآگاهی همگانی که خود ریشه در یک جامعه سنتی استبداد زده دارد. به این ترتیب استبداد و ناآگاهی در یک دور تسلسل، جامعه را بیش از پیش به مفاک تیره گرایی فروافکنده اند. با وجود این نباید این درس بزرگ تاریخ مشترک انسانی را فراموش کرد که نه جباریت و نه سنگوارگی فکری هیچکدام ذاتی و سرنوشت گریزناپذیر هیچ جامعه ای از جمله جامعه ی ما نیستند. ما می توانیم و باید از این دور تسلسل رهایی یابیم.

پیوستگی تنگاتنگ سردمداران مذهب و سیاست بشکلی پیگیر و بی امان دگراندیشی را سرکوب کرده و دگراندیشان را از دم تیغ شقاوت گذرانیده است. منصور حلاج را خلیفه ی بغداد با فتوی بیش از چهل روحانی پس از هشت سال زندان و شکنجه کشت. شیخ اشراق را اربابان شریعت به دستور عبدالملک پسر صلاح الدین ایوبی به جرم تلاش در جهت احیای فلسفه ی قدیم ایرانی را بطرز فجیعی کشتند. کشتار دگراندیشان به جرم کفر و الحاد یک الگوی همیشگی را در تاریخ ایران تشکیل داده است. به این دلیل دگراندیشان کلاسیک ما مانند خیام، حافظ و عبید زاکانی اندیشه های خود را یا بصورت کوتاه رباعی وار، یا در قالب طنز و یا در پوششی از کنایه مجازا ارائه داده اند. به علت جو شدید استبدادی، حتی این ترندها اغلب کارساز نیفتاده و دگراندیشان را آزار و سرکوب رهایی نبخشیده است. در طلیعه ی جنبش مشروطیت به سبب شرایط استبدادی، دگراندیشی از خارج به داخل کشور معرفی شد و دگراندیشان داخلی را تغذیه کرد و الهام بخشید. اندیشمند بزرگ شرق میرزا فتحعلی آخوندزاده که از هفده سالگی از تبریز به تفلیس مهاجرت کرده بود، در روسیه با اندیشه های مادی و لیبرالیسم غربی آشنایی یافت و از تبعید "تمثیلات" و "مکتوبات" خود را برشته تحریر در آورد. میرزا آقاخان کرمانی از تبعید دگراندیشی را پی گرفت، لیکن هنوز پای به ایران نگذاشته بود او را در پای درخت نسترن سر بریدند. دیگر دگراندیشان جنبش مشروطیت مانند میرزا حبیب اصفهانی، عبدالرحیم طالبوف، حاج زین العابدین مراغه ای، حاج سیاح و میرزا ملکم خان آثار خود را در تبعید نوشته اند. سوگمندان روشنفکران ایرانی نتوانستند یا نخواستند بر شالوده ای که آخوندزاده و دیگران پی ریخته بودند یک جنبش پی گیری بسازند. نیروهای چپ، در آغاز حیات شان، در این زمینه گامهایی برداشتند. دکتر تقی ارانی با آثار قلمی خود در ترویج فرهنگ مادی گامهایی برداشت، لیکن دیکتاتوری تازه پا این گامهای نااستوار را در نطفه خفه کرد. نیروهای چپ در تحول تاریخی شان، متأسفانه روشنگری و مبارزه ی پی گیر علیه جزم گرایی رافدای برنامه های خطی و سیاسی کوتاه مدت خود ساختند. آنها گه گاه با یک بعدی کردن اندیشه های مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو به نوعی تقدس گرایی در پوشش چپ دامن زدند. کار بجایی رسید

که چپ برای خود خدایان زنده و مرده ی گوناگون ساخت و چرا و مخالفت فکری را باقی نگذاشت. زنده نام احمد کسروی را باید یکی از پی گیرترین، شجاع ترین و صادق ترین دگراندیشان تاریخ معاصر ایران دانست. کسروی و "باهماد آزادگان" او علم مبارزه علیه خرافات مذهبی - بخصوص - نوع شیعی آن - برافراشتند. لیکن کسروی به علت زمینه آخوندی خود نتوانست از یک چهارچوب دینی فراتر رود و روشنگری خود را با الحادی پی گیر پیوند دهد. کسروی با ایجاد یک مذهب تازه (پاکدینی) توهمی را جانشین توهمی دیگر ساخت. باوجود این نباید خدمات ارزنده ی کسروی را در حوزه ی روشنگری جامعه ی ایرانی از نظر دور داشت: بسیاری از شاگردان کسروی از استاد فراتر رفتند و در قلمرو الحاد ره سپردند. افسوس که کسروی را کوردلان مذهبی و سیاست گران نان به نرخ روز بخور ترور کردند و باهماد او را به نابودی کشاندند.

و امروز ما در کجای زمین ایستاده ایم؟ کسروی جای خود را به امثال دوم خردادی هایی داده است که ظاهراً دم از حقوق اساسی بشر و جامعه ی مدنی می زنند ولی عملاً هرگز از چهارچوب فقه شیعه ی جعفری فراتر نمی روند تا چه رسد به اصول شریعت اسلامی.

در جامعه ی امروز ایران همه از آزادیهای مدنی سخن می گویند، لیکن جنبش حقوق مدنی تنها در یک چهارچوب مذهبی فعالیت دارد و بسختی می تواند حتی نهاد ولایت فقیه را زیر سوال ببرد تا چه رسد به دیدگاه های تخدیرگرایانه اسلامی. نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران و مترجمین ایرانی با مایه گذاشتن از جانشان به انجام کارهای ارزنده ای توفیق یافته اند که در کل تاریخ ایران کم سابقه بوده است. لیکن جباریت حاکم اجازه نداده است که آنان چه از جنبه ی معرفت شناسی و چه از لحاظ شیوه ی تحقیق بتوانند از چهارچوب های تعیین شده ی مذهبی فراتر روند. چپ در ایران حضور فعال ندارد و اگر هم می داشت به سختی می توان انتظار برنامه ی درازمدت روشنگری را از آن داشت. این واقعیت متأسفانه در مورد نیروهای چپ خارج از کشور نیز صادق است. برآیند همه ی اینها این است که بطور مثال، بقول دکتر آرامش دوستدار، امروز پس از متجاوز از نیم قرن هنوز کتاب ناقص و پندارگرایانه ی "سیر حکمت در اروپا" ی محمد علی فروغی را بعنوان کتاب درسی فلسفی در پیش روی داریم بدون آنکه توانسته باشیم چیزی را جای گزین آن سازیم.

این واقعیت های تلخ به این معنی نیست که در جوامع درون و برون مرزی ایرانی نیروهای روشنگر با دیدگاه های منسجم و پی گیر الحادی کم داریم. رهروان این راه پرپیچ و خم گامهای ارزنده ای در این راستا بر داشته اند. لیکن همه ی این خدمات ارزنده بصورت پراکنده و بدون پیونده زنده با یکدیگر صورت پذیرفته است. متأسفانه آثار برخی از استادان روشنگر در چهارچوب یک دیدگاه سیاسی و بژه صورت پذیرفته است و از استقلال فکری لازمه ی یک کار روشنگرانه برخوردار نیست.

کمیوهای بالا، ضرورت تحول بخشیدن به یک جنبش فکری مترقی، مستقل و روشنگرایانه رادر دستور کار هر انسان تشنه ی بالندگی قرار می دهد. برنامه های سیاسی (سرنگونی، رفرم و غیره) می توانند ادامه یابند. جنبش اجتماعی نیز باید پیگیرانه به پیش رود. لیکن هیچکدام از اینها نباید به قیمت فراموش کردن ایجاد یک زمینه ی مناسب برای برخورد اندیشه ی آزاد انسانی و تحول مستقل و غیر جزم گرایانه ی آن تمام شود. اگر امروز پس از گذشتن نزدیک به یک قرن از جنبش مشروطیت، هنوز در جامعه ی درون مرزی ایران پاسخ تراوشات اندیشه ی انسانی را با گلوله می دهند، آیا ایرانیان برون مرزی را نیز دست بسته اند؟ افسوس که ایرانیان برون مرزی، علیرغم جوآزادی که در آن زندگی می کنند، تا به امروز نتوانسته اند ضمن کاربرد یک وسیله ی ارتباط جمعی نیرومند، پوسیدگی بنیاد فکری

و مرامی رژیم اسلامی ایران را در محک نقد و سنجش قرار دهند. دریغ که جای یک دادوستد متقابل فرهنگی بین داخل و خارج از کشور خالی است. در چنین صورتی رژیم هرگز قادر نبود چنین ددمنشانه به مطبوعات مخالف داخلی حمله برد. ترور و حرقان جمهوری اسلامی ایران و شرکای جوراجور جهانی اش، حتی وسایل ارتباط جمعی، نویسندگان، هنرمندان و محققین برون مرزی را به ترس و خود سانسوری دچار ساخته است. وجود یک جنبش مستقل روشنگرانه قادر است این سد را بشکند. درست است که جامعه ی درون مرزی ایران در بطن خود از آگاهی برخوردار است. لیکن بختک سنگین و هولناک مذهبی اجازه نداده است این آگاهی از قوه به فعل در آید. اسلامی شدن تمام جنبه های زندگی، اذهان زنان و مردان و بویژه جوانان ایرانی را با چنان غباری از مذهب پوشانیده است که جلو اندیشه ی مستقل فلسفی شان را گرفته است. شرایط قرون وسطایی اروپا، امروز در "ایران اسلامی" قرن بیست و یکم سر از گور بدر آورده است: فلسفه غلام حلقه به گوش الهیات است. اگر خاموش بنشینیم هر گونه جنبش اجتماعی-سیاسی که در جامعه ی آینده ی ایران صورت پذیرد رنگ و لعاب مذهبی خواهد داشت.

باید دست بکار شویم و بدون سرسپردگی به هرگونه واقعیت تثبیت شده، ذهن خود و دیگران را از خماری بدر آوریم. باید یاد بگیریم که مستقل بیندیشیم و فارغ از جزم و جزم گرایی های چپ و راست به تحلیل پدیده ها بنشینیم. ایده ها نیز مانند پدیده های طبیعی کهنه می شوند. تنها شک فلسفی است که می تواند ذهن را از انجماد برهاند و انسان را از بردگی فکری رهایی بخشد. پویائی اذهان پویائی جنبش های اجتماعی را به ارمغان می آورد و هردو اینها به کار درازمدت بدون انتظار نتیجه فوری نیاز دارد. ما با آینده و آیندگان سخن ها داریم.

باهماد ایرانیان دگراندیش گروه کوچکی است از روشنفکران ایرانی که با وجود تفاوت در عقاید و دیدگاه هاشان به منشور کلی بالا باور دارند. ما نه تنها تفاوت ها را می پذیریم، بلکه بدانها ارج می نهیم. زیرا بدون تفاوت تحول را نامیسرمی دانیم. با این منشور است که این "وب سایت" را سامان می بخشیم و از یاران انتظار یاری داریم.